

سمت رؤسای هیئت‌های مدیره یا مدیران عامل انحصارهای صنعتی و بانکی انتخاب کردند. مثلاً ریچارد ملون یکی از اعضای گروه مالی «ملون» همزمان رئیس «ملون ناشنال بانک» و «تراست کمپانی» و مدیرعامل چهار کمپانی دیگر: «گلف اویل کورپوریشن»، «آلومینیوم کمپانی آمریکا»، «جنرال موتورز» و راه آهن پنسیلوانیا می‌باشد.

در ۱۹۵۵ بزرگترین بانک‌ها در ایالات متحد آمریکا در هیئت‌های مدیره کمپانی‌های دیگر نماینده داشتند. «ج. ب. مورگان و شرکاء» در ۹۲ کمپانی، «چیس مانهاتان بانک» در ۱۰۴ کمپانی، «فرست ناشنال سیتی بانک» در ۱۵ کمپانی، «گارانسی تراست کمپانی» در ۹۱ کمپانی و «بانکرز تراست» در ۸۴ کمپانی نماینده داشتند. در سال ۱۹۵۱ مدیران ۵ بانک بزرگ انگلیس ۱۰۰۸ پست مدیریت را در کمپانی‌های دیگر اشغال می‌کردند.

در طی دوره امپریالیسم همه شئون زندگی زیر سلطه گروه کوچکی از بزرگترین اشراف مالی است که سررشته اقتصاد و سیاست کشور در دست آنهاست این گروه کوچک بانکرها و صاحبان صنایع يك اولیگارش‌های مالی^۱ قدر قدرت را تشکیل می‌دهند.

یکی از شکل‌های اساسی تسلط اولیگارش‌های مالی در اقتصاد نظام شرکتی است که عبارت از اینست که يك اشرافیت مالی یا گروهی از اشراف با دارا بودن سهام عمده در شرکت سهامی اصلی - «مادر کمپانی» - از سرمایه این کمپانی برای خرید سهام عمده شرکت‌های سهامی دیگر - «دختر کمپانی» استفاده می‌کنند. این دختر شرکت‌ها به طریقی مشابه سررشته سهام اصلی شرکت‌های «نوه» و کمپانی‌های «نییره» و جز آن را در دست دارند.

پولداران بزرگ با وابستگی مالی چند مرحله‌ای سرمایه‌ای را که چندین بار از سرمایه خود آنها بیشتر است کنترل می‌کنند. در ۱۹۵۵-۵۶ بزرگترین گروه‌های مالی آمریکا سرمایه‌هایی را بدین شرح زیر نظارت دارند: مورگان با سرمایه ۸۰۰ میلیون دلاری خود سرمایه‌ای بالغ بر ۶۵۰۳۰۰ میلیون دلار،

۱- از کلمه یونانی Oligarchia به معنی تمرکز قدرت در دست چند نفر.

راکفلر با سرمایه ۳۵۰۰ میلیون دلار سرمایه‌ای بالغ بر ۱۳۰۰ میلیون دلار،
دوپونت با سرمایه ۳۷۰۰ میلیون دلاری خود سرمایه‌ای به مبلغ ۱۶۰۰ میلیون
دلار، ملون با سرمایه ۳۸۰۰ میلیون دلاری خود سرمایه‌ای بالغ بر ۱۰۵۰۰
میلیون دلار.

این منظومه شرکتی پرانشعاب سبب افزایش فوق‌العاده قدرت اشراف مالی
می‌گردد. این پدیده انحصارگران را قادر می‌سازد از انواع دوز و کلک‌های
تجاری برای چاپیدن سهام داران جزء سود جویند. علت اینست که شرکت
سهامی «مادر» قانوناً بهیچ وجه مشمول «دختر شرکت»ی که ظاهراً مستقل است
نمی‌باشند، در امریکا ۸ گروه متنفذ: مورگان، راکفلر، فرست ناشتال سیتی بانک،
دوپونت، ملون، بانک آف امریکا، شیکاگو اند کلوند گروپز، بر اقتصاد کشور
تسلط دارند. سرمایه‌ای را که آنها (تا سال ۱۹۵۵) کنترل می‌کنند به ۲۱۸۵۰۰
میلیون دلار سر می‌زنند.

سران اولیگارش‌های مالی مزبور عبارتند از خانواده‌های مورگان و راکفلر.
قلمرو نفوذ مورگان‌ها مشتمل است بر ۵ بانک از بزرگترین بانک‌های امریکا
۱۴ کمپانی راه آهن، «یونایتد استیس استیل کمپانی»، «جنرال الکتریک»،
شرکت تلگراف و تلفن امریکا، «امریکن گاز» و «الکتریک کمپانی» و جز آن.
قلمرو نفوذ راکفلرها عبارتست از «چیس مانهاتان بانک» «متروپولیتن
لایف اینشورنس کمپانی»، انحصارات نفتی - «استاندارد اویل کمپانی آف
نیوجرسی»، «سو کونی و اکیوم»، «مویل اویل کمپانی»، «استاندارد اویل کمپانی
آف ایندیانا»، «استاندارد اویل کمپانی آف کالیفرنیا»، «استاندارد اویل کمپانی آف
اوهایو» و جز آن.

توده کلان ثروت در دست معدودی اشراف مالی - سلاطین بی‌ناج و
تخت فولاد نفت، راه آهن، مطبوعات و سینمای بورژوازی بانک، و جز آن متمرکز
شده است.

در امریکا یک درصد جمعیت صاحب ۵۹ درصد ثروت کشور است. در
انگلیس کمتر از ۲ درصد سرمایه داران ۶۸۵ درصد ثروت کشور را در

اختیار دارند.

اولیگارش‌های مالی بردولت بورژوازی فرمان می‌رانند. مواضع کلیدی سیاست کشورهای سرمایه داری در دست بزرگترین انحصارداران است. سررشته قدرت دولتی به دست اولیگارش‌های مالی است. ترکیب کابینه‌ها و تعیین سیاست‌های داخلی و خارجی کشورها گروه مزبور است.

اولیگارش‌های مالی از قدرت دولتی برای سرکوبی جنبش طبقه کارگر کشورهای «مادر» و جنبش‌های بخش ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره استفاده می‌کند. مطبوعات، رادیو، سینما و تلویزیون بورژوازی در خدمت منافع این قشر است. اولیگارش‌ها با کمک یک دستگاه تبلیغاتی تابع، افکار عمومی را منحرف کرده، تخم شوی نیزم و تبعیضات نژادی و ملی را در میان خلق می‌پراکند و با «چرب کردن سیبل» قشر فوقانی و کوچک طبقه کارگر، قشر مزبور را در خدمت منافع طبقاتی خود قرار می‌دهد.

یکی از مشخصات عمده امپریالیسم صدور سرمایه

است. صدور کالا ویژه سرمایه داری غیر انحصاری

و دوران رقابت آزاد بود. در سرمایه داری انحصاری

صدور

سرمایه

تجارت خارجی به گسترش خود ادامه می‌دهد لیکن صدور سرمایه اهمیتی استثنایی کسب می‌کند.

در دوره سرمایه داری انحصاری، صدور سرمایه وسیله اصلی بهره‌کشی منظم

بیشترین بخش جهان بدست مشت‌های کشورهای سرمایه داری پیشرفته می‌گردد.

مقادیر هنگفتی «سرمایه اضافی» در یک رشته کشورهای سرمایه داری

متراکم می‌شود.

در دوران امپریالیسم، تسلط انحصارها با تمرکز فوق‌العاده سرمایه‌هاشان،

و تکامل شرکت‌های سهامی و بانک‌ها که مقادیر کلانی پول آزاد اهالی را در

خود متمرکز می‌کنند سبب ایجاد «اضافه سرمایه» در عده‌ای از کشورهای

سرمایه داری می‌گردد. این «اضافه سرمایه» مشروط و نسبی است. سطح زندگی

توده مردم در رژیم سرمایه داری نسبتاً پائین می ماند در حالی که کشاورزی که به میزان زیادی از صنعت عقب مانده است برای تکامل خود نیاز فراوانی به پول دارد ولی سرمایه داری انحصاری به منظور بالا نگهداشتن سود های انحصاری خود نمی تواند از این «سرمایه اضافی» برای ارتقای سطح زندگی مردم سود جوید.

انحصارگران در تعقیب سود های عالی تر، به صدور سرمایه اقدام می کنند. در آغاز قرن بیستم سرمایه بطور عمده به کشورهای عقب مانده مستعمره و وابسته صادر می شد زیرا کمبود سرمایه، قیمت های نازل زمین، مزد های پائین و مواد خام ارزان، سود های عالی افسانه ای را تضمین می نمود.

سرمایه هنوز هم به ممالک کم رشد صادر می شود. در فاصله سال های ۱۹۴۶ و ۱۹۶۰ ایالات متحد آمریکا از کشورهای امریکای لاتین ۸۰۰ میلیون دلار سود برگردانده است در صورتی که سرمایه گذاری خصوصی مستقیم آمریکا در امریکای لاتین در طی همان دوره تنها ۵۰۰ میلیون دلار بوده است.

صدور سرمایه به دو شکل اساسی صورت می گیرد: نخست به صورت سرمایه مولد که شامل سرمایه گذاری در صنعت، کشاورزی، حمل و نقل و ثانیاً به صورت سرمایه مالی، یعنی وام به حکومت ها و اعتبارات خصوصی. بررغم اشکال متفاوت صدور سرمایه صادر کنندگان آن هدفی یکسان دارند: تحصیل سود های عالی انحصاری.

سرمایه ممکن است هم توسط بخش دولتی و هم از سوی بخش خصوصی صادر گردد. در آغاز قرن بیستم صدور سرمایه تقریباً توسط بخش خصوصی صورت می گرفت. امروزه مبلغ سرمایه دولتی در حدود نیمی از کل سرمایه صادر شده را تشکیل می دهد و در آینده نیز افزایش خواهد یافت؛ زیرا سرمایه خصوصی ترجیح می دهد در رابطه با خطر روز افزون ملی کردن در کشورهای آزاد شده خود را به مخاطره نیفکند. دولت های امپریالیستی با صدور سرمایه برای بسط منابع قدیم و جدید مواد خام، بازارها و مناطق مستعد سرمایه گذاری و اجرای توسعه اقتصادی: سیاسی و نظامی - استراتژی سود می جویند.

تقسیم اقتصادی
جهان میان
گروه های
سرمایه داران

انحصارات - تراستها، سندیکا ها و کارتل ها -
تسلط خود را بر بازار داخلی حفظ نموده و بازار
را میان خود تقسیم می کنند. سرمایه گذاری های
خارجی قلمرو نفوذ و روابط خارجی بزرگترین
انحصار ها را بطرز فوق العاده ای بسط می دهند.

گروه های سرمایه داران انحصاری کشورهای گوناگون برای تسلط بر بازارهای
بسیاری از کشورها به اتحادیه های انحصاری تحول می یابند. انحصار های
کشورهای گوناگون به صورت انحصارات بین المللی در می آیند. انحصارهای
بین المللی عبارتند از انحصار های کشورهای مختلف که از مرزهای ملی در
می گذرند یا قراردادهای میان انحصارهای ملی کشورهای مختلف.

در سال ۱۸۹۷، ۴۰ کارتل بین المللی وجود داشت. در ۱۹۱۰ این رقم به
۱۰۰ رسید در صورتی که تا پیش از جنگ جهانی دوم حدود ۱۳۰۰ کارتل
تأسیس گشت. کارتل های مزبور بیش از ۴۰ درصد تجارت خارجی جهان
سرمایه داری را کنترل می کردند. کارتل های فولاد، راه آهن، نفت، آلومینیوم،
مس، قلع و لاستیک بزرگترین انحصار های بین المللی می باشند. پس از جنگ
جهانی دوم، دولت های بورژوازی به ایجاد انحصار های بین المللی بزرگ
فعالانه کمک نمودند. یکی از آنها جامعه ذغال و فولاد اروپاست و اعضای
آن عبارتند از: جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند و
لوکزامبورگ.

مدافعان امپریالیسم ادغامی کنند که انحصارات گویا وسایل صلحند و اعضای
آن به زعم ایشان می توانند تضاد های احتمالی میان گروه ها و کشورهای
امپریالیستی را بطور مسالمت آمیز حل کنند. این ادعا با موارد واقعی وفق
نمی دهد. در رژیم سرمایه داری بازار داخلی و خارجی بر حسب قدرت و میزان
سرمایه تقسیم می گردد. تکامل ناموزون کشورهای سرمایه داری و انحصارات
گوناگون سبب تغییرات دائمی در رابطه نیروها در داخل انحصارهای بین المللی
میشود. هر یک از اعضا بسرای افزایش سهم خود و گسترش قلمرو بهره کشی

انحصاری خود درگیر کشمکش دائمی است. چنانکه «آلفرد موند» صاحب «بریتیش امپریال کیمیکال ایندستریز تراست» در سال ۱۹۲۷ آشکارا اعلام نمود کارتل و اتحاد در واقع چیزی بیش از يك متارکه موقتی در جنگ صنعتی نیست.

تشکیل انحصارهای بین‌المللی به معنی توقف مبارزه برای تقسیم جهان یا گذار مسالمت آمیز در میان دول امپریالیستی نیست بلکه عبارت از تشدید مبارزه میان آنها در جستجوی بازار، منابع مواد خام و قلمروهای سرمایه گذاری است.

در کنار تقسیم اقتصادی جهان میان اتحادیه‌های سرمایه داران، تقسیم منطقه‌ای جهان میان دول امپریالیستی نیز صورت می‌گیرد. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم تقسیم منطقه‌ای جهان

مبارزه برای تجدید تقسیم جهان

میان چند قدرت بزرگ تکمیل گشت. در فاصله سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۹۱۴ مستملکات استعماری ۶ قدرت بزرگ (بریتانیا، روسیه، فرانسه، آلمان، امریکا و ژاپن) از ۴۰ میلیون کیلومتر مربع به ۶۵ میلیون رسید یعنی بیش از ۵۰ درصد افزایش یافت. در ۱۸۷۶ آلمان، امریکا و ژاپن هیچ مستعمره‌ای نداشتند و فرانسه نیز عملاً فاقد آن بود. در سال ۱۹۱۴ دولت‌های صاحب مستعمره منطقه‌ای در حدود ۱۴ میلیون کیلومتر مربع در اختیار داشتند که در حدود يك و نیم برابر مساحت اروپاست.

اهمیت مستعمرات و نیمه مستعمره‌ها برای قدرت‌های امپریالیستی بطرز چشم‌گیری افزایش یافته است. تسلط انحصارات هنگامی که همه منابع و مواد خام در دست آنها متمرکز گردد اطمینان بخش‌تر است. برای سرمایه‌مالی نه فقط منابع مواد خام پیشین بلکه منابع بالقوه نیز اهمیت دارد. تکامل سریع علم و صنعت اراضی نامناسب امروز را بصورت اراضی مناسب فردا تبدیل می‌کند. مثلاً در صحرای الجزایر که سابقاً به صورت لم‌بزرع بود اکنون نفت

کشف شده و انحصارات فرانسه سود قابل توجهی از آن به جیب می‌زنند. کشورهای امپریالیستی میکوشند مناطق اقتصادی زیر نظارت خود را بسط داده و مناطق جدیدی را به تصرف درآورند.

ممالک مستعمره و وابسته برای امپریالیست‌ها از لحاظ پایگاه‌های نظامی نیز اهمیت دارند. گذشته از این، پایگاه‌های نظامی دول امپریالیستی در مناطق مزبور سلطه آنها را بر این مناطق تسهیل می‌نماید.

تکمیل تقسیم منطقی‌های جهان در دوره مبارزه برای تجدید تقسیم آن صورت گرفت. اکنون بدست آوردن قلمروهای نفوذ تازه فقط بوسیله بیرون کشیدن آنها از چنگ استعمارگران رقیب امکان پذیر است. غیر از کشورهای مستعمره کشور های وابسته‌ای نیز وجود داشته و دارند که از لحاظ سیاسی رسماً مستقل لیکن در واقع در تور وابستگی مالی و اقتصادی استعمارگران گرفتارند. در آغاز قرن بیستم کشورهای نظیر چین، ایران، ترکیه و اکثر کشورهای امریکای لاتین در زمره چنان کشورهای قرار داشتند.

امپریالیسم از لحاظ اقتصادی، عبارت از سرمایه داری انحصاری و ادامه تکامل مشخصات اساسی سرمایه داری است و از این رو قوانین اقتصادی

تضادهای عمده
امپریالیسم

سرمایه داری در سرمایه داری انحصاری نیز بطور کلی عمل می‌کنند. در طی دوره امپریالیسم عمل قوانین اقتصادی سرمایه داری به تشدید تضادهای آن منجر می‌گردد، بویژه تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شکل سرمایه داری و خصوصاً برداشت ثمرات تولید که تضاد اساسی سرمایه داری را تشکیل می‌دهد. تضادهای عمده امپریالیسم عبارتند از: ۱- تضاد میان کار و سرمایه ۲- تضادهای میان دول امپریالیستی ۳- تضادهای میان دول کشورهای «مادر» و ممالک مستعمره و وابسته.

در طی دوران امپریالیسم سرمایه داری انحصاری - دولتی بوجود می‌آید.

۱- چندی پیش صنعت نفت الجزایر به تملک دولت الجزایر درآمد.

دولت سرمایه داری مستقیماً در زندگی اقتصادی به نفع اولیگارش‌های مالی دخالت می‌کند و اقدامات منظم گوناگونی بعمل می‌آورد که از آن جمله است ملی کردن رشته‌های معینی از اقتصاد. دولت در سرمایه داری غیر انحصاری عبارت بود از ارگان اداره امور طبقه بورژوازی بطور کلی. و حال آنکه در ملی دوره امپریالیسم دولت عملاً به وسیله‌ای برای اداره امور بورژوازی انحصاری بدل می‌شود. این پدیده به نوبه خود به تشدید تضاد میان بورژوازی انحصاری و همه قشرهای مردم از جمله بورژوازی کوچک و متوسط می‌انجامد.

سیاست‌های امپریالیستی دول بزرگ در پایان قرن نوزدهم

در قرن نوزدهم تضادهای اقتصادی و سیاسی در میان بزرگترین دول امپریالیستی تشدید شد. رفته رفته دو گروه متخاصم یکی بریاست انگلیس و دیگری به رهبری آلمان بوجود آمد. مسئله بازارها و مستعمرات به صورت یک مشکل خاد در آمدند. ولی دیگر مناطق آزادی در جهان وجود نداشت. دول سرمایه داری بزرگ بطور عمده آلمان، امریکا و ژاپن که تصرفات استعماری خود را دیرتر از قدرت‌های بزرگ دیگر آغاز کرده بودند، در مورد تقسیم منابع مواد خام و بازار خود را منبون یافته و مسئله تجدید تقسیم مستعمرات و قلمروهای نفوذ خود را مطرح نمودند. تصرف مستعمرات هدفش نه فقط بدست آوردن سودهای کلان بلکه وسیله حل تضادهای داخلی کشورهای متروپل به هزینه خلق‌های ممالک مستعمره و وابسته بود. زیرا بخشی از سودهای استعماری برای رشوه دادن به قشر فوقانی طبقه کارگر خودی صرف می‌شد.

در پایان دهه ۱۸۷۰ بانک داران انگلیسی و فرانسوی
شیرازه امور اقتصادی و مالی مصر را به دست
گرفتند. در سال ۱۸۸۰ خلق مصر تحت رهبری عربی

قیام مهدی
در سودان

پاشا - افسر ارتش مصر - پانخاست. شورشیان خواستار خروج بیگانگان و اجرای اصلاحات بورژوازی بودند. در پاسخ، انگلیس جنگ علیه مصر را آغاز نمود و کشور را بطور کامل اشغال ورژیم استعماری در آن برقرار ساخت.

در ۱۸۸۱ یک قیام عمومی ضد استعماری به رهبری محمد احمد (که خود را مهدی میخواند) در سودان شروع شد. در این قیام که علیه استعمارگران انگلیسی و بوروکراسی فئودالی مصری بود دهقانان، چادر نشینان و بردگان سودانی شرکت داشتند.

در سال ۱۸۸۵ شورشیان تمام کشور را از وجود دشمنان پاک نموده پایتخت آن خارطوم را تصرف نمودند. دولت مستقل مهدی تشکیل شد که تا ۱۳ سال دوام یافت.

در طی جنگ ۹۸-۱۸۹۶ استعمارگران انگلیسی بار دیگر سودان را اشغال و دولت مهدی را واژگون ساختند. آنها شهر «ام درمان» را وحشیانه نابود نموده سرهای بریده اسیران جنگی را بر دیوارهای خارطوم و ام درمان به نمایش گذاشتند و بقعه مهدی را ویران ساختند. قیام مهدی الهام بخش خلقهای مصر، هند و کشورهای زیر سلطه آفریقا و آسیا در مقاومت در برابر استعمارگران گشت.

انقراض اتحادیه سه گانه (آلمان، اطریش - هنگری و ایتالیا) نقش جهانی آلمان را بالا برد. امپریالیست های آلمان آشکارا عده زیادی از مستعمرات را مطالبه

تصرفات استعماری آلمان

نمودند. در دهه ۱۸۸۰ آلمان سیاست تجاوزی خود را تشدید کرد. در آوریل ۱۸۸۴ این کشور تحت حمایتی خود را برایستگاه تجارتنی « بریمن مرچاند لودیتز» در خلیج بنگوئا آنگرا، آفریقای جنوب غربی و ساحل مجاور آنگولا (مستعمره پرتغال) و «کلنی کیپ» اعلام نمود. بدین گونه آلمان قلمرو وسیعی را تصرف کرده و آنرا آفریقای جنوب غربی آلمان نامید.

در سال ۱۸۸۴ آلمان « توگو» و « کامرون» و در سال ۱۸۸۵ بخش شرقی آفریقا همراه با تانزانیا را اشغال کرده و آن را آفریقای شرقی

جنگ امریکا
اسپانیا

ایالات متحده امریکا نیز در تصرف مستعمرات بسیار فعال بود و در ۱۸۹۸ موجبات جنگ اسپانیا-آمریکا را فراهم نمود. مدت‌ها پیش از جنگ امریکا آشکارا توسعه طلبی خود را در کشورهای امریکای لاتین و در خاور دور نشان داده بود. زیر پوشش دکترین مونروئه و سیاست «حسن همجواری» و با بیرون راندن دولت‌های اروپائی ایالات متحده دخالت‌های اقتصادی خود را در امریکای لاتین افزایش داد. در همین حال کوشید تسلط اقتصادی خود را در کشورهای خاور دور ژاپن، چین و جز آن برقرار سازد و برای تحکیم مواضع خود در آن منطقه جزایر هاوایی را بخود ملحق نمود. در ۱۸۹۸ در این جزایر پایگاهی برای توسعه در خاور دور ایجاد کرد. ۱۸۹۹ امریکا جزایر ساموئای شرقی را به مستعمره خود تبدیل نمود. امریکا میخوست فیلیپین (مستعمره اسپانیا) را برای تقویت موقع خود در خاور دور و کوبا را برای رخنه در امریکای لاتین به تصرف خود در آورد. تدارکات برای جنگ با اسپانیا شروع شد بود.

قیام سلطانه‌ای تحت رهبری خوزه مارتی، ماکسیمو گومزی داتز و آنتو-نیو ماسو در کوبا در سال ۱۸۹۵ و در فیلیپین در سال ۱۸۹۶ روی داد. امریکا تصمیم داشت از این مبارزه سود جست و به بهانه کمک به شورشیان به تصرف فیلیپین مبادرت ورزد. در سال ۱۸۹۶ کنگره امریکا قطعنامه ویژه‌ای درباره ضرورت مداخله در حوادث کوبا تصویب کرد و به اسپانیا پیشنهاد میانجی‌گری در صورت لزوم را نمود. امریکا تدارک جنگی خود را تشدید

اسد کترین مونروئه اعلامیه‌ای است درباره سیاست امریکا در مورد امریکای لاتین که در ۱۸۲۳ انتشار یافت. دکترین مونروئه که رسماً هدفش علیه مداخله دول اروپائی (در امریکا برای آمریکائیان) بود عملاً کوشش نمود برای برقراری نفوذ ایالات متحده امریکا بر سراسر قاره امریکا.

نمود.

مکین لی^۱ رئیس جمهوری وقت امریکا تصرف فوری کوبا و فیلیپین را هدف اصلی سیاست خود قرار داد. در ۱۵ فوریه ۱۸۹۸ انفجار اسرار آمیزی در رزمناو امریکایی «مین^۲» در بندرها و انا روی داد و کشتی غرق شد. تحقیقات در مورد انفجار شروع شد. حتی پیش از آغاز تحقیق حکومت امریکا، اسپانیا را مورد نکوهش قرار داد. اسپانیا تمایل به سازش داشت لیکن در مورد جنگ قبلا تصمیم گرفته شده بود.

در ۲۱ آوریل امریکا تصرفات خود را بدون اعلان جنگ آغاز کرد. اسپانیا چه در جزایر و چه در دریا شکست یافت. به موجب پیمان متارکدهای که در مانیل پس از تسلیم واحدهای اسپانیولی امضاء شد، اسپانیا از کوبا، پورتوریکو و جزایر دیگر در هند غربی به نفع امریکا صرف نظر نمود. مسئله فیلیپین مفتوح ماند.

آلمان و انگلیس نیز با استفاده از ضعف اسپانیا کوشیدند به مستعمرات اسپانیا دست اندازی کنند. آلمان تقاضای فروش جزایر ماریانا، کارولین، مارشال و کاناری را به اسپانیا داد. اسپانیا برای مذاکره در مورد فروش همه جزایر مزبور بجز جزایر کاناری موافقت نمود.

نظر به ادعاهایی که از طرف آلمان و انگلیس ابراز شد اسپانیا مجبور بود تقاضای امریکا را نیز بر آورد و روز ۱۰ دسامبر ۱۸۹۸ پیمان صلحی در پاریس امضاء شد که بموجب آن اسپانیا «استقلال» کوبا را به رسمیت شناخت و پورتوریکو و گوام را واگذار نمود و فیلیپین را در ازای ۲۰ میلیون دلار به امریکا فروخت. در آغاز سال ۱۸۹۹ قرار داد فروش جزایر ماریانا، کارولین و مارشال به آلمان در مقابل مبلغ ناچیزی (۲۵ میلیون پستاس) امضاء شد. در عین حال قلمرو ساموآی غربی مستعمره آلمان گشت. امریکا به اشغال کوبای «مستقل» پس از امضای صلح نیز ادامه داد. این کشور زیر نظارت فرماندار نظامی امریکا قرار گرفت.

1 - McKinley

2 - Moine

در سال ۱۹۰۱ امریکائیان به اصطلاح «اصلاحیه پلات»^۱ را به کوبا تحمیل نمودند. این تعهد اسارت آمیز عملاً کوبا را به مستعمره آمریکا تبدیل نمود. بموجب اصلاحیه پلات به آمریکا «حق» مداخله در امور کوبا داده شد و کوبا از ورود هر نوع پیمان خارجی و دریافت وامهای خارجی بدون تصویب آمریکا منع شد. گذشته از این آمریکا در کوبا پایگاهی دریایی بدست آورد و از بیم عملیات آزادی بخش خلق کوبا برای کسب استقلال، ارتش کوبا را منحل ساخت. بدین گونه ایالات متحده به جنگی که «برای استقلال و آزادی کوبا» شروع شده بود پایان داد.

جنگ آمریکا-اسپانیا، نخستین جنگ برای تجدید تقسیم جهان بود که بر اثر تکامل تاموزون و متناوب سرمایه داری روی داد. ایالات متحده امریکایی از بزرگترین کشورهای امپریالیستی و نخستین کشوری بود که برای تجدید تقسیم جهان و برای بدست آوردن بازار به جنگ متوسل شد.

در سال ۱۸۹۹ انگلیس جنگی تجاوز کارانه داعیه

جنگ بوئرها

ترانسوال و «اورنج فری استیت» (افریقای جنوبی)

که بوئرها- اعقاب مهاجران هلندی- در آن ساکن بودند آغاز نمود. بوئرها، اراضی مزبور را از آفریقائیها- اهالی بومی- گرفته بودند. بوئرها سر-سختانه مقاومت ورزیده و شکستهای چندی به سپاهیان انگلیسی وارد آوردند و نیز به مبارزه چریکی مبادرت نمودند. ولی خود بوئرها نسبت به بومیان سیاهپوست تبعیضات نژادی رواسی داشتند و این به تضعیف قدرت آنها کمک نمود.

در ۱۹۰۲ انگلیس به ترانسوال و «اورنج فری استیت» پیمان صلحی

امپریالیستی تحمیل کرد که بموجب آن دو جمهوری مزبور به صورت دو مستعمره انگلیس درآمدند.

1 - platt Amendment

توسعه طلبی امریکا در امریکای لاتین

در پایان دهه ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ يك کمپانی فرانسوی
آغاز به احداث کانال پاناما کرد. فساد بی سابقه‌ای
که احداث کانال را به ماجرای رسوایی تبدیل نمود (از

آن به بعد کلمه «پاناما» يك معنی منفی بدست آورده است) به ورشکستگی کمپانی
انجامید. در ۱۹۰۲ حکومت فرانسه حقوق امتیازی خود را به حکومت امریکا
فروخت. در ۱۹۰۳ امریکا و کلمبیا قراردادی را در مورد اجاره پاریکه‌ای
از قلمرو کلمبیا به امریکا به مدت ۹۹ سال به منظور احداث کانال امضا نمودند،
ولی کنگره کلمبیا از تصویب این قرار داد خائنه امتناع ورزید. پاسخ امریکا
به این اقدام این بود که به یاری عمال خود در منطقه مورد ساختمان
قیامی راه انداخت و آشکارا به حمایت از آن اقدام نمود. يك دولت جدید
پاناما - بر تنگه پاناما تشکیل شد. امریکا فوراً آنرا به رسمیت شناخت و تحت
حمایت نیروهای مسلح خود به احداث کانال پرداخت. ساختمان در سال ۱۹۱۴
تمام شد. امریکا از آن پس از کانال پاناما بمنظور بهره کشی از خلق‌های امریکای
لاتین سود جسته است.

انحصارگران امریکایی به دولت‌های امریکای لاتین به دادن وام بر طبق
شرایطی که کاملاً به سود آنهاست پرداختند. بانکداران انگلیسی نیز به سرمایه
گذاری‌های عظیمی در این کشورها اقدام نمودند ولی با تشدید تضادهای
انگلیس و آلمان انگلیس تصمیم گرفت وارد منازعه با امریکا نگردد و از این
رو امتیازات بزرگی به آن دولت داد. ایالات متحد امریکا نیز از رقابت روز
افزون تجارتخانه‌های آلمانی در امریکای لاتین ناراضی بود.

از جمله جنبش‌های ملی آزادی بخش خلق‌های امریکای لاتین که حائز
اهمیت بود انقلاب ۱۷ - ۱۹۱۰ مکزیك بود. انقلاب که هدفش برانداختن
سلطه امریکا و بقایای فئودالی بود موقع ارتجاعی فئودال - روحانیت و سرمایه
خارجی را در کشور متزلزل ساخت.

شورش مشتزنان

در چین

(۱۸۹۹-۱۹۰۱)

انگلیس، فرانسه و ایالات متحد آمریکا به آلمان همچون رقیب عمده‌ای می‌نگریستند. آلمان مقاصد خود را در مورد تدارك «جنگی بزرگ» پنهان نمی‌داشت این تدارك شامل احداث فعالانه راه آهن، تقویت پادگانها در مستعمرات و ایجاد يك ناوگان نیرومند بود.

امتناع انگلیس و فرانسه از جلب رضایت نظامیان آلمان در مورد دعاوی مستعمراتی آنها روابط میان کشورهای مزبور را تیره کرد لیکن در برابر جنبش آزادی‌ملی، طرفین مشترکاً عمل می‌کردند. هنگام بروز شورش ضد امپریالیستی خلق چین- قیام مشتزنان- دولت‌های امپریالیستی يك نیروی بین‌المللی به فرماندهی ژنرال آلمانی برای سرکوبی آن اعزام داشتند. شورش در سال ۱۹۰۱ با کوشش مشترك دول امپریالیستی فرونشاند شد.

قیام ضد استعماری بوکسورها از تقسیم منطقه‌ای کامل چین جلوگیری کرد و در توسعه جنبش آزادی ملی در این کشور حائز اهمیت بسیار بود.

پس از مذاکرات ممتد با دولت‌های امپریالیستی، چین مجبور شد پروتکل نهایی را در ۱۹۰۱ امضا کند که برحسب آن چین مجبور شد اکثر دعاوی ارضی مهاجمان را بپذیرد و حق جمع‌آوری مالیات از اهالی را بوسیله آنها بشناسد و غرامت سنگینی به مبلغ ۹۸۰ میلیون لیانگ (در حدود ۱۲۵۰۰ میلیون روبل طلا) به آنان بپردازد. چین عملاً به نیمه مستعمره دول امپریالیستی درآمد. نمایندگان سلسله منچو با این تقاضا موافقت کردند زیرا از مردم خود بیشتر بیمناک بودند.

پیش از قیام بوکسورها قلمرو چین به مناطق نفوذ تقسیم شده بود. شکست شورش این تقسیم را مستحکم نمود. حوضه رود یانگتسه بمنزله منطقه زیر سلطه انگلیس، ایالات سانتونک زیر سلطه آلمان، ایالت ینان زیر سلطه فرانسه، ایالات شمال شرقی (منچوری) منطقه روسیه و فولین زیر سلطه ژاپن شناخته شد زیر نقاب يك «اجاره ۲۵ ساله» انگلیس بندر «ویهاوی»، فرانسه («اجاره» ۹۹ ساله) کانک

چوان، آلمان («اجاره» ۹۹ ساله) بندرتسینگ تائو و روسیه تزاری («اجاره» ۲۵ ساله) پورت آرتور را تصرف نمودند.

اقدامات مشترك استعمارگران علیه خاق چین تضادهای آنها را از میان نبرد.

در رابطه با تقسیم چین به قلمروهای نفوذ، آمریکا دکترین «درباز»^۱ را پیش کشید بدین امید که با قبول آن، مقاصد توسعه طلبانه آن کشور در چین آسان تر پیشرفت نماید.

آلمان ترکیه را وادار به اعطای امتیاز احداث راه آهن بغداد از بوسفور به خلیج فارس از طریق آسیای صغیر و بین النهرین کرد. این راه آهن برای آلمان اهمیت استراتژیک داشت و قرار داد آن در سال ۱۸۹۳ و ۱۹۰۳ با ترکیه امضا شد. مقاصد توسعه طلبانه آلمان در خاور میانه و پیشرفت آن بسوی خلیج فارس منافع امپریالیست های انگلیسی را در هند به مخاطره می افکند. در ژانویه ۱۸۹۹ انگلیس تحت حمایتی خود را بر کویت اعلام نمود و در نظر داشت عربستان و بین النهرین را نیز تصرف کند. همه این حوادث تضادهای میان انگلیس و آلمان را در خاور میانه و آفریقا شدت می داد. آلمانی ها برای نیل به هدف های توسعه طلبانه خود راه تصرف مسلحانه را انتخاب کردند زیرا انگلیس و فرانسه از بر آوردن تقاضای آلمان از طریق صلح آمیز امتناع نمودند. آلمان به ساختن ناوگان نیرومندی که با ناوگان انگلیس قادر به رقابت باشد آغاز نهاد.

۱- دکترین «درباز» فرصت های مساوی، سیاستی بود که آمریکا در سال ۱۸۹۹ در مورد چین آنرا اعلام نمود. آمریکا تقاضای الغای قلمروهای نفوذ دول امپریالیستی را در چین و گرفتن امتیاز حقوق صنعتی و بازرگانی برای همه کشورهای خارجی را در سراسر چین مطرح کرد. آمریکا از آنجا که امیدی به گرفتن قلمرو نفوذی در چین نداشت، بدین گونه میکوشید تسلط خود را بر سراسر چین تأمین نماید.

هر گام جدیدی که از طرف آلمان برای تدارك جنگ برداشته می شد به تشدید خصومت با انگلیس و فرانسه منجر می گشت.

احداث کانال کیل^۱ (۱۸۹۵) که آلمان را قادر به یکپارچگی ناوگانهای واقع در دریاهاى شمال و بالتیک ساخت، رشد سریع نیروهای دریائی و هوائی نقشه وسیع احداث رزمناوها بدست دریا سالار «تیرپیتز» و به تجویز رایشتاگ در ۱۸۹۸، رخنه انحصارات آلمان در کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و بالکان و اخذ امتیاز احداث راه آهن بغداد همه اینها موجبات نگرانی محافل حاکمه انگلیس و فرانسه را فراهم نمود.

ژاپن در نظر داشت ایالات شمال شرقی چین را با ذخائر معدنی غنی آن تسخیر کند ولی روسیه در سر راه ژاپن قرار داشت. افزون بر آن ژاپن میخواست ساختن این راه را که متعلق به روسیه و مدخل

جنگ روس
و ژاپن
(۱۹۰۴-۰۵)

سیریه بود اشغال کند.

در آغاز سال ۱۹۰۴ ژاپن بدون اعلان جنگ به روسیه حمله کرد. روسیه بهیچ وجه برای جنگ آماده نبود و بزودی در ۱۹۰۵ حکومت تزاری مجبور به امضای پیمان ترک مخاصمه گشت.

در سال ۱۹۰۵ نخستین انقلاب روسیه آغاز شد. انقلاب مزبور در يك رشته کشورهای وابسته انقلاباتی را برانگیخت: انقلاب ایران (۱۱-۱۹۰۶)، انقلاب تركهای جوان (۸-۱۹۰۹)، انقلاب سینهای در چین (۱۳-۱۹۱۱)، جنبش انقلابی در کره و جنبش آزادی ملی در هند، اندونزی و کشورهای عرب.

حکومت روسیه تزاری از خلق کشور خود بیش از هر چیز دیگری بیم داشت. انقلاب ۵-۱۹۰۷ روسیه محافل حاکم را چنان بیمناک ساخت که برای جلوگیری از پیروزی انقلاب ناچار به تسلیم به ژاپن گشت. به موجب پیمان صلح

«پورت اسموت» (که در سپتامبر ۱۹۰۵ امضا شد) روسیه بخش جنوبی
ساخالین را به ژاپن وا گذاشت و سلطه ژاپن را در کره و منچوری
برسمیت شناخته، از حق خود نسبت به پورت آرتور و راه آهن شرقی چین چشم
پوشید.

حیثیت بین‌المللی روسیه بر باد رفت . آلمان با استفاده از این وضع
بر مقاصد توسعه طلبانه خود در بالکان و ترکیه افزود. سیاست تجاوزی امپریالیسم
آلمان نه فقط روسیه بلکه انگلستان را نیز به هراس افکند زیرا آلمان نفوذ انگلیس
در خاورمیانه را نیز تهدید می نمود.

ترکیه عثمانی نیز که بر اثر تضادهای داخلی شدید و جنگ آزادیبخش
خلق‌های زیر سلطه خود تجزیه شده بود بیش از پیش به وابستگی اقتصادی و مالی
انگلیس و فرانسه گرفتار آمد.

انگلیس و فرانسه نیز از بیم اتحاد سه‌گانه (آلمان،
اطریش - هنگری و ایتالیا)، بر آن شدند برای
اجرای نقشه‌های غارتگرانه خود از طریق سازش
گام بردارند و در ۱۹۰۴ به انعقاد پیمان معروف

تشکیل
دوبلوك
امپریالیستی

آنتانت مبادرت نمودند. هدف اصلی پیمان انگلو-فرانسه، سرکوبی مشترک
جنبش آزادی ملی در آفریقا و خاورمیانه بود .

برای خنثی کردن نقشه‌های آلمان در اروپا، انگلیس و فرانسه تصمیم گرفتند
برای جلب مساعدت روسیه آن دولت را بسوی خود بکشانند. در نتیجه مذاکرات
طولانی قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس امضا شد که بموجب آن ایران و افغانستان
و تبت به قلمروهای نفوذ دو دولت تبدیل گشتند. قرارداد مزبور تقسیم ایران را به
سه منطقه پیش‌بینی می‌کرد: بخش شمالی زیر نظارت روسیه، و بخش جنوبی
تحت کنترل انگلیس قرار می‌گرفت و بخش مرکزی به صورت منطقه بی‌طرف
در می‌آمد. انگلیس بویژه بنحاطر ذخائر نفتی عظیمی که در آنجا کشف کرده بود
به منطقه مزبور چشم دوخته بود. بر طبق این قرارداد روسیه با تسلط انگلیس بر

افغانستان موافقت نمود. قرارداد مز بود تضادهای انگلو - روس را تخفیف داد و روسیه تزاری را مجبور کرد مرکز سیاست توسعه طلبانه خود را به بالکان معطوف سازد. انگلستان امیدوار بود روسیه را به برخورد با آلمان، اطریش-هنگری گرفتار سازد و بدین وسیله گره روسیه را به آنتانت محکم تر نماید.

امضای قرارداد انگلو - روس ایجاد آنتانت را بمنزله يك بلوك امپریالیستی انگلیس، فرانسه و روسیه تکمیل نمود. دوران مبارزه شدید میان دو گروه امپریالیستی آغاز شد. ولی درون خود گروهها

نخستین جنگ جهانی امپریالیستی

تضادهای عمیقی وجود داشت (خصوصت میان ایتالیا و اطریش-هنگری درباره تیرول - ساحل دریای آدریاتیک و مناطق دیگر) که بر اثر آن ایتالیا در صدد جلب پشتیبانی کشورهای آنتانت برآمد و در طی جنگ جهانی اول اتحاد سه گانه را ترك و به آنتانت پیوست. روسیه نیز از اقدامات انگلیس و فرانسه در جلوگیری از دسترسی آن دولت به تنگه های دریای سیاه (بوسفور و داردانل) که هدف دیرینه توسعه طلبی روسیه تزاری بود ناراضی بود.

بررغم قرارداد تقسیم مناطق نفوذ میان انگلیس و فرانسه در آفریقا تضادهای دو کشور هنوز پابرجا بود. ایالات متحده آمریکا قانوناً خود را بیطرف کرده بود ولی عملاً در کنار آنتانت بود زیرا این دولت نیز تهدید امپریالیسم آلمان را بزرگترین خطر برای منافع خود می دانست.

بدین گونه مبارزه میان بلوک های امپریالیستی، اتحاد سه گانه و آنتانت به جنگ جهانی اول انجامید که در نتیجه آن ژاپن، ایالات متحده آمریکا، ترکیه و ممالک دیگر نیز به آن کشیده شدند. جنگ مزبور جنگی امپریالیستی و مقاصد طرفین جنگ، غارتگرانه و غیر عادلانه بود.

امپریالیست های آلمان در نظر داشتند يك «آلمان بزرگ» یا يك «اروپای مرکزی» از جمله ممالک بالتیک، لهستان، اوکراین، اسکاندیناوی، بلژیک، هلند، آسیای جنوب غربی، اطریش، هنگری، بالکان و بخشی از فرانسه، بوجود

آوردند. آنها میخواستند يك امپراطوری استعماری پهناور در افریقا و در حوضه اقیانوس کبیر تأسیس کنند و رؤیای تسلط بر آمریکای جنوبی و اشغال متصرفات انگلیس، فرانسه، بلژیک و کشورهای دیگر را در سر می پروراندند. هدف امپریالیسم آلمان عقب‌راندن رقیب اصلی خود انگلیس و نابودی ناوگان نیرومند آن کشور و تسلط بر پایگاه‌های دریائی آن بود.

هدف امپریالیست‌های انگلیسی عبارت بود از خرد کردن آلمان پمنابه خطرناک‌ترین رقیب خود در بازار جهانی، تضعیف قدرت اقتصادی آن، نابودی ناوگان نظامی و تجاری آن، تصرف مستعمرات دیگر بین‌النهرین، فلسطین و عربستان و تحکیم پایگاه خود در مصر.

امپریالیست‌های فرانسه نه فقط میکوشیدند آلتزاس و لرن را که در سال ۱۸۷۱ بدست آلمان افتاده بود بار دیگر به‌چنگ آورند بلکه در نظر داشتند حوضه روهر را تصرف کرده ناحیه سار را از آلمان منتزع سازند و قدرت اقتصادی و مالی آلمان را تضعیف نموده مستعمرات آن کشور را در آفریقا اشغال نمایند.

روسیه تزاری در آرزوی تسلط سیاسی و نظامی در بالکان و الحاق گالیسیا و تصرف استانبول، داردانل و بوسفور بود.

جنگ جهانی اول برخی کشورها را ضعیف نمود و از سوی دیگر سبب رشد سریع و ثروتمند شدن ممالک دیگر گشت (بویژه آمریکا و ژاپن). در ۱۹۱۶ تنها ۴۸ تا از بزرگترین تراست‌ها در حدود ۹۶۵ میلیون دلار سود بدست آوردند که تقریباً سه برابر سود متوسطی بود که در طی سه سال پیش از جنگ به‌چنگ آورده بودند. بنا بر ارقام رسمی در طی جنگ جهانی اول ۹/۷۰۰/۰۰۰ نفر در جنگ کشته، ۲۱ میلیون نفر زخمی و معلول و میلیون‌ها نفر از گرسنگی و بیماری‌های مسری از پا درآمدند.

فصل هشتم

مقدمات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی انقلاب روسیه

ورود روسیه
به مرحله امپریالیسم

پس از لغو سرواژ تکامل سرمایه‌داری در این کشور بسیار سریع پیش رفت. انقلاب صنعتی در روسیه در حدود سالهای ۱۸۸۰ و دیرتر از سایر ممالک پیشرفته آمریکا و اروپا به وقوع پیوست. بسیاری از مؤسسات صنعتی تازه در این سالها احداث گشت. در فاصله سالهای ۱۸۶۶ و ۱۸۹۰ تعداد این گونه مؤسسات از ۲۵۰۰ یا ۳۰۰۰ به ۶ هزار واحد رسید. در طی همان دوره، طول خط آهن روسیه از ۴ هزار به ۲۹ هزار کیلومتر توسعه یافت. در ۱۸۹۰ پنگاه‌های بزرگ با بیش از ۱۰۰ کارگر کمتر از ۷ درصد همه مؤسسات کشور را تشکیل می‌داد. ولی این مؤسسات بیش از نیمی از کل محصولات صنعتی را تولید می‌کردند. صنعت روسیه در نیمه دوم سالهای ۹۰ توسعه بازم بیشتری یافت. در سال ۱۸۹۰ ارزش کالاهای صنعتی روسیه ۱۵۰۰ میلیون روبل بود در حالی که این رقم در ۱۹۰۰ به ۳۰۰۰ میلیون روبل بالغ گشت.

در آغاز قرن بیستم، سرمایه‌داری روسیه مانند کشورهای سرمایه‌داری دیگر به عالی‌ترین و آخرین مرحله تکامل خود - امپریالیسم - رسید. انحصارها کنترل رشته‌های عمده صنایع را بدست آورده بودند. در طی دوره بحران اقتصادی شدید ۳-۱۹۰۰، هنگامی که نیمی از بنگاه‌ها کار خود را تعطیل کرده بودند، اتحادیه‌های بزرگی از سرمایه انحصاری تشکیل شد. سندیکای «پرودامت»^۱ اتحادیه فروش کالاهای ساخت کارخانه‌های فلز روسیه در ۱۹۰۲ تأسیس شد. این سندیکا ۸۳ درصد کل آهن و ۷۴ درصد کل چدن تولید شده در روسیه را می‌فروخت. سندیکای پرودوگل^۲ که در سال ۱۹۰۴ تأسیس شد ۷۵ درصد کل ذغال سنگ کشور را در اختیار داشت. سندیکای پرودواگن^۳ که در همان سال بوجود آمد تقریباً همه تولید و فروش واگن‌های راه آهن روسیه را منحصر بخود کرد. در رشته‌های دیگر صنعت نیز انحصارهای بزرگی تشکیل شد. در روسیه مانند سایر کشورهای امپریالیستی، سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی آمیخته شد و بدین‌گونه یک اولیگارشی مالی بوجود آمد. بانک دولتی، بانک‌های «اشراف»، بانک «دهقانان» و بانک‌های خصوصی انترناشنال پترزبورگ و لگاکاما، آزوف-دون و بانک‌های دیگر نقش مهمی در صنایع و حمل و نقل ایفا میکردند. روزبه‌روز بر نفوذ اولیگارشی مالی روسیه در سیاست‌های حکومت تزاری افزوده می‌گشت.

سرمایه‌داری انحصاری در روسیه با تمامی جنبه‌های عمومی خود مانند غرب تکامل یافت لیکن مشخصات ویژه خود را نیز داشت.

خصوصیات امپریالیستی در روسیه بطور عمده عبارت بود از ادامه بقایای ریشه‌دار فئودالیسم در اقتصاد و نظام سیاسی در کنار انحصارهای بزرگ سرمایه.

مشخصات ویژه
امپریالیسم در روسیه

داری. یکی از مهم‌ترین نتایج این پدیده، وابستگی روسیه تزاری به امپریالیسم

1 - Prodamet

2 - Prodogol

3 - Prodvagon

اروپای غربی بود که به نوبه خود به تشکیل جنبه‌های ویژه امپریالیسم روسیه کمک می‌نمود. بقایای عمده سرواژ در روسیه سرمایه داری رژیم اربابی و تزاریسیم بود. در آغاز قرن بیستم ۳۰ هزار نفر مالک بیش از ۷۰ میلیون هکتار از اراضی بودند. در حدود همین مقدار متعلق به ۱۵ میلیون خانوار روستائی بود. يك خانوار روستائی بطور متوسط دارای ۷ هکتار زمین بود و هر مالک صاحب ۲۳۰۰ هکتار. مالکان بزرگی وجود داشتند که صاحب املاکی به مساحت چندین هزار هکتار بودند. تزار بزرگترین زمین دار محسوب می‌شد یعنی به اندازه زمین يك میلیون خانوار روستائی. دهقانان برای اعاشه خود و خانواده‌شان مجبور بودند زمین را از مالکان به سخت‌ترین شرایط اجاره کنند. دهقانان نمی‌توانستند بهره نقلی بپردازند و بنابراین مجبور بودند برای زمان معینی در زمین ارباب کار کنند. مالکان غالباً اقتصاد خود را به سبک قدیم و با استفاده از کار اجباری و غیر مولد دهقانان اداره می‌کردند. زمین هم در املاک مالکان و هم در میان خانوارهای روستائی با وسائل ابتدائی کشت می‌شد و به ندرت از وسائل مکانیکی جدید استفاده بعمل می‌آمد. همه اینها تکامل نیروهای مولد را در کشاورزی عقب می‌انداخت. مالکیت انحصاری اربابان را قادر می‌ساخت قیمت زمین را در بالا ثابت نگهدارند و این موضوع نیز مانع تکامل سرمایه داری در صنعت و کشاورزی بود. مالکیت مشترک جماعت‌های روستائی و وجود بکرشته تعهدات فتودالی که دست و پای دهقانان را بسته بود مانع مهاجرت جمعیت روستائی به شهرها بود و این، امکانات سرمایه داری را برای خرید نیروی کار ارزان محدود می‌ساخت.

بقایای سرواژ نیز به مقاومت ادامه می‌داد. استبداد تزاری شکلی از دیکتاتوری مالکان سرفسدار بود. هزاران ژاندارم و پلیس از تزار، مالکان و سرمایه‌داران در برابر خلق محافظت می‌کردند. قریب ۲۰۰ هزار نفر کشیش به تحمیل مردم مشغول بودند و اطاعت از بهره‌کشان را به آنان می‌آموختند. تزاریسیم زحمتکشان را در جهل نگه‌میداشت. تقریباً چهار پنجم جمعیت روسیه بی‌سواد بودند.

استبداد تزاری در حالی که نماینده منافع سالکان سف دار بود از سرمایه داران نیز حمایت می نمود به تقاضای کارخانه داران، مقامات دولتی یا شتاب واحدهائی را برای سرکوبی کارگران و شحیت آنها بابت گسسل می داشت. از این رو بورژوازی روسیه که از جنبش توده ها بیش از هر چیز بیمناک بود به تزاریسم و دستگاه جوروستم آن علاقه مند بود. بورژوازی روسیه به مبارزه علیه تزاریسم و بقایای سرواژ علاقه ای نداشت بلکه می کوشید با تزاریسم از در سازش وارد شود.

در آغاز قرن بیستم محصول ذغال ایتالیا، متحده امریکا تقریباً یک چهارم محصول انگلیس بود. عقب ماندگی اقتصادی روسیه، در مقایسه با کشورهای سرمایه داری پیشرفته هر سال که می گذشت زیادتر می شد. بدین گونه ۵۰ سال بعد از لغو سرواژ مصرف آهن در روسیه ۵ برابر شد لیکن روسیه یک کشور کشاورزی عقب مانده باقی ماند. صنعت روسیه از حیث ماشین ها و تجهیزات در سطح خیلی پائین تر از انگلیس و آلمان بود چه رسد به امریکا. روسیه فاقد صنایع بزرگ نظیر کارخانه های ماشین سازی و اتومبیل سازی و غیره بود. ابزارهای ماشینی و مکانیکی مورد نیاز صنعت روسیه از خارج وارد می گشت.

عقب ماندگی فنی و اقتصادی روسیه این کشور را به امپریالیسم اروپائی غرب وابسته می ساخت. تکامل روابط سرمایه داری بر اثر کمبود سرمایه روسی سبب جلب سرمایه خارجی به روسیه شد. با گذار ممالک اروپائی به مرحله امپریالیسم، صدور کالا به روسیه بیش از پیش جای خود را به صدور سرمایه می داد.

هجوم سرمایه خارجی به روسیه بر اثر سودهای کلانی بود که صاحبان این سرمایه در روسیه بدست می آوردند. ضامن این سودهای کلان استثمار بی رحمانه زحمتکشان روس بود. سرمایه داران خارجی بویژه فرانسه با کمال میل به حکومت تزاری وام می دادند. بارسنگین باز پرداخت این وامها بردوش خلق روس بود. در طی ۱۵ سال در فاصله ۱۸۹۸ و ۱۹۱۳ روسیه تزاری مبلغ ۵۰۰۰ میلیون روبل بابت بهره این وامها و سود سهام آنها به امپریالیستهای

خارجی پرداخت . روسیه از لحاظ اقتصادی بیش از پیش به دول امپریالیستی وابسته شد بویژه به انگلیس و فرانسه.

ویژگیهای تشکیل امپریالیسم نیز مشخصات خاص آنرا در روسیه تعیین می کرد. تمرکز تولید در روسیه به سطحی عالی تر از کشورهای دیگر رسیده بود. مثلا مؤسساتی که بیش از ۵۰۰ کارگر داشتند ۵۳ درصد همه کارگران روسیه را در بر می گرفتند. درحالی که این نسبت در امریکا ۳۳ درصد بود. ولی باوجود مؤسسات بزرگی که در روسیه وجود داشت این کشور فاقد رشته های عمده صنعتی بود که قادر باشد پیشرفت فنی بیشتر را تضمین کند (ماشین سازی مکانیکی بزرگ، تولید تجهیزات برقی و جز آن). سطح فنی صنعت بطور کلی از کشورهای سرمایه داری پیشرفته عقب تر بود. در روسیه انحصارات بطور عمده در قلمرو توزیع فعالیت داشتند و دامنه فعالیت آنها در قلمرو تولید محدودتر بود و از این رو در روسیه سندیکا بهترین نمونه شکل انحصار بود. در این سندیکاها غالباً نقش قطعی با سرمایه خارجی بود.

صدور سرمایه روسی مبلغ چشم گیری نبود. سرمایه روسی فقط به چند کشور وابسته و کم دشت مانند ایران، ترکیه و چین صادر می شد. خود روسیه کشوری بود که به آن سرمایه فرانسوی، انگلیسی، بلژیکی و جز آن وارد می شد.

امپریالیسم روسیه در انحصارهای بین المللی سرمایه داران برای تجدید تقسیم جهان شرکت داشت. افزون بر آن، خود بازار روسیه آماج تقسیم میان انحصارهای اروپای غربی و امریکا بود.

روسیه تزاری می کوشید در تجدید تقسیم جهان شرکت کند. پس از شکست در جنگ با ژاپن و از دست دادن نفوذ خود در منچوری، تزاریسم قلمرو نفوذی در شمال ایران بدست آورد (طبق قرارداد ۱۹۰۷ م.). همراه با امپریالیست های انگلیسی و فرانسوی حکومت تزاری نیز نقشه هایی برای تقسیم ترکیه طرح کرده بود.

روسیه یکی از حلقه های زنجیر امپریالیسم جهانی بود که همه تضادهای جامعه سرمایه داری در آن به نهایت شدت رسیده بود. در روسیه تضاد های

امپریالیستی چنان شکل تنلی بخود گرفته بود که فقط می توانست با انقلاب حل و فصل گردد. انقلاب در روسیه در درجه اول باید بقایای سروال را که تکامل کشور را سد کرده بود برمی انداخت. همه نیروهای ارتجاعی- تزاریسیم و مالکان، بودوازی روسی و خارجی منافع مشترك داشتند. بهمین دلیل مبارزه علیه تزاریسیم و مالکان بزرگ در عین حال مبارزه با امپریالیسم بود و این امکان میداد که انقلاب بودوا- دمکراتیک در روسیه به مرحله مرفقی تری تکامل یابد.

نخستین کارگران در روسیه در طی رژیم سروال به پیدائی آمدند، به نسبتی که صنایع بزرگ تکامل می یافت، يك پروتاریای صنعتی جدید نیز شکل

تفکیر طبقه
کارگران جدید

می گرفت. در ۱۸۶۵ در مؤسسات صنعتی بزرگ روسیه ۷۰۶۰۰۰ کارگر مشغول بود در صورتی که ۲۵ سال بعد تعداد آنها دو برابر شد و در آغاز قرن بیستم تقریباً به ۲۵ میلیون نفر رسید. نزدیک به ده میلیون کارگر در صنعت، حمل و نقل، ساختمان و کشاورزی و جز آن بکار مشغول بودند. طبقه کارگر روسیه بر اثر شرایط عینی خاصی که این طبقه در آن نشوونما می یافت پی گیرترین کارگران جهان بود. رشد سرمایه داری در روسیه در حالی که بقایای فئودالی به موجودیت خود ادامه می داد، سبب بی رحمانه ترین بهره کشی از کارگران بود. سرمایه داران با حمایت حکومت استبدادی تزاری و با ایمنی کامل دسترنج کارگران را به پشمانی بردند. در روسیه تقریباً تا پایان قرن نوزدهم روز کار ۱۲ تا ۱۳ ساعت بود. در کارخانه های ریستدگی و بافندگی ساعات کار حتی به ۱۵-۱۶ ساعت می رسید. از سوانین کار و حمایت دولت از کار سختی در میان نبود. سرمایه داران مزد کارگران را به نفع خود ثابت نگه میداشتند. تازه در پرداخت این کارمزد ناچیز نیز کارفرمایان به طرق مختلف کارگران را فریب می دادند. کارفرمایان کارگران را مجبور می کردند تا به محتاج خود را از فروشگاه های متعلق به خود با قیمت های بالا خریداری کنند. میان ۳۵ و ۴۰ درصد مزد کارگران به عنوان جریمه کسر می شد. یکی از کارگران پیشرو در خاطرات خود می نویسد: « آنها تو را برای

هر چیزی جریمه می کردند. هرگاه تصادفاً از جلوی پنجره اطاق مدیر رد می شدی بی آنکه کلاهت را برداشته باشی جریمه می شدی. اگر در محوطه کارخانه بلند صحبت می کردی جریمه می شدی. اگر با آکاردئون وارد خیابان می شدی جریمه ات می کردند. اگر زنت دوقلو می زائید جریمه می شدی. خلاصه همه چیز برای اینکه آرزوی مردن کنی فراهم بود. کارگران در خانه های پر جمعیت کارخانه زندگی می کردند که شبیه سر بازخانه و دارای به اصطلاح تخت های ۲ یا سه اشکوبه بود. يك امیر ژاندارم در گزارش خود درباره وضع زندگی کارگران مسکو در ۱۹۰۲ چنین می نویسد: «در کار بدورهای کوچکی که هر کدام به ۸ خوابگاه تقسیم می شود ۱۸ تا ۲۴ نفر زندگی می کنند. در هر خوابگاه يك خانواده با بچه های خود میخوابد. هر خوابگاه کمتر از دو متر طول و در حدود ۱٫۵ متر عرض دارد.» برای کوچکترین «تفصیری» کارگران را از کار اخراج یا محکوم به زندان با اعمال شاقه می کردند. بخش بزرگی از کارگران در مؤسسات بزرگی متمرکز بودند که در آنجا خود شرایط کار، کارگران را با روح تشکیلاتی و انضباط تربیت می کرد و طبیعت جمعی کار سبب اقدامات متحد آنها می گشت.

بیشترین بخش جمعیت روسیه (نزدیک ۸۵ درصد) را دهقانان تشکیل می دادند. ادامه مالکیت بزرگی اربابی دهقانان را به فقر و خانه نشینی کشاند.

وضع زندگی دهقانان

پس از اصلاحات ارضی ۱۸۶۱ اکثر دهقانان که زمین کافی در اختیار نداشتند نمی توانستند با کار در زمین خود - که در قبال آن مجبور به پرداخت شرامت گزافی بودند - اعاشه کنند. برای پرداخت بهره مالکانه، استفاده از چراگاه، عبور از قلمرو مالک و جز آن آنها مجبور بودند بخش قابل توجهی از روزگار خود را در زمین ارباب بکار کنند.

دهقانان از فشار حکومت تزاری نیز در عذاب بودند. آنها مالیات کلانی برای حفظ ارتش، پلیس و دستگاه های حکومتی دیگر می پرداختند. در برابر خدم پرداخت بموقع مالیات به آنها تازیانه می زدند و اموالشان را مصادر

می نمودند. ایشان در قبال کوچکترین تخلف از اطاعت مقامات شدیداً مجازات می شدند. کلیساها و دیرها نیز سهمی از دسترنج دهقانان را به خود تخصیص داده بودند.

زمین های فرسوده و بی رمق محصول ناچیزی به بار می آورد. دهقانان همیشه در گرسنگی بسر می بردند و در مواقع خشکسالی هزاران نفر از گرسنگی و بیماری های مسری می مردند.

تکامل سرمایه داری منجر به قشر بندی دهقانان گشت. قشر بسیار کوچکی از دهقانان با تمرکز زمین و حیوانات کارکن و بهره کشی بی رحمانه از دهقانان تهی دست ثروتمند شدند. دهقانان ثروتمند بورژوازی دهات بودند و آنانرا «کولاک» می نامیدند. دهقانان متوسط بزحمت از عهده معاش خانواده های خود بر می آمدند و غالباً به صفوف دهقانان تهی دست می پیوستند. در پایان قرن نوزدهم ۵۶ میلیون از ده میلیون خانوار روستائی روسیه را دهقانان تهی دست ۲ میلیون خانوار دهقانان متوسط و ۱۵ میلیون خانوار کولاکها تشکیل می دادند. هر سال بر عهده دهقانان میانه حال تهی دست شده، افزوده می گشت.

وضع یأس آور دهقانان آنها را علیه مالکان برمی انگیخت. جنبش های دهقانی بویژه در ۱۹۰۲ در ایالات خارکف و پولتاوا (دراو کراین) و در برخی ایالات دیگر بخش اروپائی روسیه دامنه وسیعی یافت. دهقانان محصولات و حشم مالکان را نابود کرده، املاک آنها را به آتش می سپردند. نیروهای تزاری شورش های دهقانی را که در فاصله سال های ۱۹۰۰ و ۱۹۰۴ شماره آن به ۶۰۷ رسید به خون می کشیدند ولی نارضائی و مبارزه دهقانان ادامه داشت. در داخل خود دهقانان - دهقانان تهی دست و کولاکها - نیز مبارزه جریان داشت و این نطفه شرکت دهقانان نه تنها در انقلاب بورژوا - دمکراتیک ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷ بلکه انقلاب ماه اکتبر همان سال نیز بود.

روسیه بحق زندان ملل لقب گرفته بود. پنجاه و هفت درصد جمعیت روسیه غیر روسها بودند. شرایط زندگی کارگران و دهقانان در مناطق ملی دور افتاده

جنبش آزادی ملی
در مناطق ملی

حتی بسدتر از نواحی مرکزی کشور بود. در مناطق ملی زحمتکشان ستم دوگانه‌ای را تحمل می‌کردند. از یکسو بهره‌کشان محلی و افسوس دیگر ملاکان و سرمایه داران روسی. ورود روسیه به دوره امپریالیسم وضع زندگی زحمتکشان غیر روس را وخیم‌تر کرد. بر اثر رشد ناکافی نیروهای مولد، قدرت خلق‌های ستمدیده یکی از منابع درآمد طبقات حاکم روسیه بود. اراضی دهقانان مناطق ملی به بهانه افزودن بر سهم زمین دهقانان کم زمین روسیه مرکزی از طرف روسها سلب مالکیت و مسکون گشت. از این رو میان ملیت‌های گوناگون مصنوعاً ستیزه بوجود می‌آمد. ملاکان روسی به فرمانداری مناطق منصوب می‌گشتند. آنها با اختیارات نامحدود خود مالیات گوناگونی به زحمتکشان می‌بستند و همراه با مقامات پیشمار دیگر از خلق‌های محلی رشوه می‌گرفتند.

ملاکان و سرمایه داران روسی ملل ستمدیده را در معرض اهانت و تحقیر های پیشمار قرار می‌دادند. غیر روسیان را به طرز اهانت آمیزی بیگانه می‌خواندند. در مناطق ملی آموزش و انتشار کتب و مطبوعات به زبان محلی ممنوع بود. تقریباً تمامی جمعیت این مناطق بیسواد بودند. برخی از ملل حتی کتابت نداشتند. زبان روسی زبان رسمی سراسر کشور بشمار می‌رفت. حکومت تزاری برای انحراف توجه ملل از تضاد های طبقاتی ستیزه‌های ملی را دامن می‌زد و ملتی را به جان ملت دیگر می‌انداخت. حکومت تزاری تالان‌های یهودی (یهودی کشی) به راه می‌انداخت ارمنی‌ها و آذربایجانی‌ها را مسلح کرده و میان آنها برخورد مسلحانه بوجود می‌آورد و افکار بیمار گونه تزاری در میان خلق‌های گوناگون می‌پراکند. بورژوازی مناطق ملی میخواست خود را از شر تزاریسم خلاص کند و در شرایط مساعدتری به بهره‌کشی طبقه کارگر ملیت خود پردازد ولی از رشد جنبش این طبقه نیز وحشت داشت و از این رو به سازش با تزاریسم، ملاکان و سرمایه داران روس تن می‌داد. تزاریسم مانع همه آزادی تکامل ملی بود. همه ملیت‌های ستمدیده علیه آن برخاسته بودند. جنبش آزادی ملی در مبارزه علیه استبداد تزاری به نیروی عظیمی تبدیل شده بود. زحمتکشان ملیت‌های مزبور با زحمتکشان روسیه در مبارزه برای آزادی ملی و نابودی

استبداد تزاری متحد شدند.

در جنبش ترقی خواهانه روسیه در قرن نوزدهم
سه دوره متمایز دیده میشود. در آغاز قرن نوزدهم
رهبری جنبش ضد تزاری بدست اشراف-نمایندگان
طبقه حاکم - بود. در دسامبر ۱۷۲۵ آنها شورشی

سه دوره در جنبش
ترقی خواهانه
روسیه

برپا کردند که بوسیله تزار پسم درهم کوبیده شد. اشراف ترقی خواه با مردم تماس
نداشتند و اقلیت ناچیزی از طبقه حاکم بودند که ادامه رژیم تزاری را به صلاح
منافع کلی طبقه خود نمی دانستند. پس از ۱۸۹۱ روشنفکران دمکرات که منشاء
طبقاتی آنها خرده بورژوازی شهری و روستائی بود پیاخاستند. اینان نسبت به
اشراف ترقی خواه روابط نزدیک تری با مردم داشتند ولی هنوز راه واقعی
انقلاب و نیروی تعیین کننده آنرا نمی شناختند. دوره سوم در سالهای آخر قرن
نوزدهم آغاز می شود. در این دوره عنصر تازه ای وارد جنبش ترقی روسیه
می گردد و آن عنصر سوسیال دمکراسی است.

جنبش کارگری روسیه از سالهای ۷۰-۱۸۶۰ آغاز شد. بموجب اطلاعات
ناکامل در طی ده سال ۷۹-۱۸۷۰، ۳۲۶ و در دهه ۹۰-۱۸۸۰، ۴۴۶ مورد اقدام
کارگری صورت گرفت که رژیم تزاری برخی از آنها را بیرحمانه بخون کشید
لیکن سرانجام مجبور به تدوین و اجرای قوانینی گشت که حاکمیت لگام گسیخته
سرمایه داران را محدود می کرد.

نخستین سازمان های سوسیال دمکراتیک - اتحادیه کارگران روسیه
جنوبی - اتحادیه کارگران روسیه شمالی - در سال های ۱۸۷۰ تأسیس شدند.
ولی اکثر اقدامات کارگری هنوز خود بخودی بود تا اینکه در پایان سال ۱۸۹۵
سازمان مبارزه برای رهائی طبقه کارگر در سنت پترزبورگ تأسیس شد که
تلفه حزب سوسیال دمکرات آینده روسیه را تشکیل داد. رهبر و سازمان ده
حزب مزبور ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۸۷۰-۱۹۲۲) بود تشکیل این حزب
(۱۸۹۸-۱۹۰۳) نقطه عطفی در تاریخ ترقی خواهی روسیه بود. در کنگره دوم

حزب (۱۹۰۳) میان هواداران لینین و مخالفان او بر سر يك رشته مسائل مربوط به برنامه و تاکتیک کشمکش هائی اصولی پدیدار شد. در انتخاب رهبری حزب هواداران لینین اکثریت آراء را به دست آوردند و از این رو بلشویک (اکثریت) خوانده شدند و مخالفان در اقلیت ماندند و به آنان لقب منشویک (اقلیت) داده شد.

تضادهای سراسر زندگی اجتماعی روسیه با آغاز جنگ روس و ژاپن در ۱۹۰۴ بازم تشدید شد. جنگ شرایط زندگی زحمتکشان را بدتر کرد. اقتصاد

انقلاب ۱۹۰۵-۰۷ روسیه

کشور به ویرانی رفت و بهای اجناس ترقی فاحش نمود در حالی که مردها ثابت بود. خانوارهای روستائی کارکنان خود را از دست دادند. زیرا همه مردان به خدمت نظام اجباری فرا خوانده شده بودند. همه اینها تا رضائی زحمتکشان را دامن زد. حکومت تزاری در جنگ با ژاپن شکست یافت و بدین گونه بی لیاقتی و ناتوانی خود را برای جنگ و حکومت بر کشور به اثبات رساند. بحران ملی و عمومی کشور را در خود فرو برد. تنها انقلابی اجتماعی قادر به حل آن بود. انقلاب پس از حوادث نهم ژانویه ۱۹۰۵ که تزار دستور داد به نمایش خیابانی مسالمت آمیز کارگران شلیک کنند آغاز شد و تا ۱۹۰۷ طول انجامید.

نخستین انقلاب روسیه انقلابی ضد فئودالی بود که هدفش مستقیماً نابودی بنای فئودالیسم و حل مسئله ارضی به نفع دهقانان و نابودی استبداد تزاری و استقرار دموکراسی بود. این انقلاب از لحاظ دامنه وسیع توده‌ای آن انقلاب بورژوا - دمکراتیک خوانده شد. رهبری آن بر خلاف انقلابات بورژوائی غرب که با بورژوازی بلکه با عناصر سوسیال دمکراتیک بود. از این دو تعلقه گذار به مرحله عالی تر را در خود نهفته داشت. با وجود فداکاری های کم نظیر انقلابیون، انقلاب دچار شکست شد. علل شکست عبارت بود از فقدان اتحاد عمل میان کارگران و دهقانان و نیز میان خود کارگران، و